

نه چراغ و نه بساط و ...

اتباع بیگانه عموماً از حق رفاه، سهم ناچیزی دارند...



اتباع بیگانه عموماً از حق رفاه، سهم ناچیزی دارند
نه چراغ و نه بساط و ...

آیا انسان‌ها باید در رفاه زندگی کنند؟ آیا برخورداری از زندگی مرفه، حق هر انسانی است؟ اگر پاسخ به این پرسش مثبت است، این حق بر عهده چه کسان یا چه نهادهایی است؟ به عبارت دیگر اگر مرفه بودن حق ماست، این حق را باید از چه کسی مطالبه کنیم؟ اگر مرفه بودن حق هر انسانی است، چرا بسیاری از انسان‌ها در رفاه زندگی نمی‌کنند، بلکه برعکس زندگی بسیار مشقت‌باری دارند؟

امروزه رفاه نسبی را نه فقط در کشورهای توسعه یافته، بلکه حتی در کشورهای درحال توسعه از حقوق مردم می‌دانند. این حق عمدتاً بر عهده دولت‌ها دانسته می‌شود یا حداقل دولت‌ها و سیاسیون، در شعارهایشان خود را دارای سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی معرفی می‌کنند که به رفاه اکثریت یا همه مردم منتهی می‌شود، اما «رفاه» در اینجا دچار همان معضلی است که دیگر مفاهیمی که از زبان سیاسیون مطرح می‌شود، به آن مبتلا هستند. بسیاری از دولتمردان مفاهیمی چون رفاه را به عنوان حقوق همه انسان‌ها معرفی می‌کنند، ولی در عین حال، خود را نسبت به همه انسان‌ها موظف نمی‌دانند، چرا که هر دولت، خود را درون قلمرو جغرافیایی خاصی تعریف می‌کند. انسان‌هایی که متعلق به درون این قلمرو دانسته می‌شوند، شهروندان این قلمرو هستند. بنابراین آنچه دولت به عنوان حقوق مردم معرفی می‌کند، به هویت انسانی افراد تعلق ندارد. به عبارت دیگر، دولت‌ها نمی‌گویند «از آنجا که تو یک انسان و دارای کرامت ذاتی هستی و... از حق رفاه برخورداری.» بلکه می‌گویند «از آنجا که تو شهروند من هستی، من حق رفاه را برای تو قائل هستم.» بنابراین رفاه در قاموس سیاسیون، از حقوق ذاتی انسان‌ها نیست، بلکه از حقوق «شهروندی» آنهاست.

شاید این موضوع مطرح شود که در عمل چه فرقی می‌کند. مهم این است که من حق رفاه داشته باشم، چه این حق به خاطر انسان بودن من، عطا شود، چه بابت شهروند بودن من. پاسخ این سوال زمانی روشن می‌شود که به عکس‌العمل سیاسیون و دولت‌ها - از شرق تا غرب - به نمونه‌هایی از زندگی مشقت‌بار بنگریم که دولت‌ها در عین این که توانایی یاری رساندن دارند، چنین کاری را در حوزه وظایف خود نمی‌دانند. اولین و آشکارترین نمونه، اسرای جنگی است. شکنجه اسرای جنگی ننگی است که افشای آن دولت‌های بسیاری را رسوا کرده است، اما حتی اسرایی که شکنجه نمی‌شود، از حداکثر چیزی که برخورداری، رفع نیاز اولیه و نهایتاً حق مطالعه و حقوق حداقلی مشابه است. رفاه و حق رضایت از زندگی هیچ گاه به عنوان حقوق این افراد «بیگانه»، از سوی دولت‌ها پذیرفته نمی‌شود.

مهاجران غیرقانونی نیز نمونه‌ای دیگر برای بحث مذکور است. امروزه مهاجران غیرقانونی در بعضی کشورهای توسعه یافته جهان، در وضع سخت‌تر و اسفبارتر از هر مجرمی زندگی می‌کنند. در برخی موارد که حتی بازگشت مهاجران به کشور خودشان براحتی میسر نیست، آنها را در محوطه‌ای کوچک و با کمترین امکانات، محصور می‌کنند.

مهاجران غیرقانونی در صورتی که از سوی دولت مورد نظر شناسایی نشوند، می‌توانند به نحو پنهان مشغول کار شوند، اما این کارگران، کمترین امکانات رفاهی را هم در اختیار ندارند؛ مثل موج کارگران ایرانی‌ای که برای کار به ژاپن سفر می‌کردند و کارگران غیرقانونی مکزیک در ایالات متحده و کارگران بنگلادشی و آفریقایی در عربستان سعودی و امیرنشین‌های خلیج فارس. مهاجران و کارگران قانونی نیز هرچند بعضاً به صورت قانونی از امکانات رفاه و تامین اجتماعی برخورداری، ولی در بزرگه‌های بحران اقتصادی، اولین افرادی هستند که از این حقوق محروم می‌شوند. آشوب‌های خیابانی کارگران بیگانه در حومه‌های پاریس، نشان‌دهنده همین معضل در فرانسه است. بنابراین، هرچند امروزه «رفاه» به عنوان حق انسانی در شعارهای سیاسی مطرح می‌شود، اما دولت‌ها هنوز واجد توان یا دست‌کم عزم احقاق این حق نیستند.